

بررسی ابعاد استشهاد، به‌عنوان یک آرایه تعلیمی در منشآت قائم‌مقام، در مقایسه با گلستان سعدی*

محمدرضا بیرنگ**

دانشجوی دکتری دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

جلیل تجلیل

استاد دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

چکیده

منشآت قائم‌مقام فراهانی، تابعی از نثر گلستان سعدی شمرده شده است. منشآت، مجموعه‌ای از نامه‌ها، دیباچه‌ها، رساله‌ها و... است که قائم‌مقام در موافقت یا مخالفت به رجال عصر قاجار نوشته و به‌خاطر نثر شیوا و صحیحی که دارد، به‌عنوان نمونه یک نثر عالی در عصر قاجار، مورد توجه کارشناسان و منتقدان قرار گرفته است. صاحب‌نظران، بیشتر، جنبه‌های بلاغی منشآت را در زمینه سجع‌های دلپذیر و جملات کوتاه مورد توجه قرار داده، آن‌ها را با نثر گلستان مقایسه کرده‌اند، لیکن موضوع ابعاد و شیوه استشهاد به‌عنوان یک آرایه تعلیمی مورد توجه قرار نگرفته است. اگر ادبیات تعلیمی را نوعی آموزش‌پذیری فرض کنیم، آرایه استشهاد بیشترین نقش را در انتقال تعالیم ادبی بر عهده داشته است که در هر دو نثر منشآت قائم‌مقام و گلستان سعدی دیده می‌شود؛ تعالیمی که روشن‌کننده حقایق دیگری از تأثیرپذیری نثر قائم‌مقام از نثر گلستان است. آرایه استشهاد که آن را ذکر آیه، حدیث و یا بیتی در تأیید دیدگاه نویسنده یا شاعر بر شمرده‌اند، در نثر منشآت، در مقایسه با نثر گلستان، با تفاوت‌ها و مشابهت‌هایی همراه است و هر یک از این تفاوت‌ها و مشابهت‌ها به‌منزله ترسیم خطی است که سطح تأثیرپذیری منشآت را از گلستان مشخص می‌کند. در این نوشتار، تفاوت‌ها و مشابهت‌های مورد ذکر عمیقاً مورد بررسی قرار گرفته و در نهایت مشخص شده که نثر قائم‌مقام در منشآت در زمینه استفاده از آرایه استشهاد به‌عنوان یک آرایه تعلیمی تا چه اندازه به‌هم نزدیک و یا از هم دور هستند.

واژگان کلیدی: منشآت قائم‌مقام، استشهاد، عنصر تعلیمی، گلستان سعدی، نثر.

تأیید نهایی: ۹۶/۱۲/۰۱

* تاریخ وصول: ۹۴/۱۰/۱۶

** E-mail: sagharak@yahoo.com

مقدمه

بخش‌هایی از دوره قاجار، به‌عنوان بخشی از دوره انحطاط ادبی به‌شمار آمده است. برخی از نویسندگان و شاعران این دوره، بدون در نظر گرفتن شاخص‌هایی که تعالی ادبیات بدان‌ها نیازمند است، آثاری خلق کردند که حاوی ضعف‌هایی است؛ ضعف‌هایی که اگرچه بنیان‌هایش را باید در ادوار پیشین - دوره‌های صفوی، نادری و کریم‌خانی - جست، همچنان محل بحث صاحب‌نظران است. برای نمونه ملک‌الشعراى بهار در این‌باره معتقد است که ادبیات دوره قاجار، در نتیجه تحول ادبی که وی از آن با عنوان «رستاخیز ادبی» یاد کرده، آثار مشهور بهتری دارد (بهار، ۲۵۳۵، ج ۳/۳۱۶) و به‌همان قیاس، یحیی آرین‌پور، شیوه نثرنویسی را در دوره قاجار، دنباله ادوار پیشین برمی‌شمارد که به تعبیر وی چندان «از نظر ادبی قابل اعتنا نیست» و بعد از ابراز حیرت خودداری نمی‌کند که «چگونه پادشاهان و وزیرانی در بند این‌گونه عبارات‌های پوچ بوده‌اند و دبیران را ماهیانه [حقوق] گزاف داده‌اند و...» (آرین‌پور، ۱۳۸۷، ج ۳/۴۶). در همین مسیر، سیروس شمیسا موضعی میان این هر دو دیدگاه اختیار کرده، معتقد است: «در دوره قاجار، نثر نسبت به دوره صفوی، بهبود یافت و هرچند، به همان اسلوب قبل از خود عمدتاً ساده است، روزبه‌روز از غلط‌های آن کاسته می‌شود» (شمیسا، ۱۳۷۹: ۲۳۸).

از سوی دیگر، ادبیات دوره قاجار، یک دوره گذار به‌حساب آمده که محل تلاقی دو اندیشه است: اندیشه نخست، گرفتار سنت‌ها و درهم‌تنیدگی‌هایی است که ریشه در ادبیات دوره‌های پیشین دارد و اندیشه دوم از موضوع تجدد حمایت می‌کند. اندیشه دوم، معتقد است باید از ویژگی‌هایی که شعر و نثر را به بیراهه کشانده، کناره گرفت و بر راهی دیگر رفت. این اندیشه در دایره شعر، پیشتر از نثر شکل اجرایی به‌خود گرفت و چنان که آشکار است، شاعرانی نظیر: نشاط اصفهانی، وصال شیرازی و... پیش‌قدم شده، زمینه‌های بروز تحول ادبی را بنا گذاشتند. در نثر، آنان که بر اندیشه نخست می‌رفتند، به بیراهه ره بردند؛ نمونه‌هایش را می‌توان در نثر نویسندگانی چون فاضل‌خان گروسی، عبدالرزاق بیگ دنبلی، میرزا جعفر حقایق‌نگار و... بازجست؛ نوشته‌هایی که بهار، در وصف‌شان گفته که به‌شیوه میرزامهدی‌خان منشی - معلق و پیچیده - می‌نوشتند و صاحب‌شاهکاری نشدند (بهار، ۲۵۳۵، ج ۳/۳۳۳). در مقابل، قائم‌مقام بر شیوه تجدد رفت و بر پیروی از آن پافشاری کرد تا سرانجام توفیق یافت؛ آن‌گونه که عبدالله مستوفی، او را زنده‌کننده نثر فارسی در عصر قاجار نامیده است (مستوفی، ۱۳۷۷، ج ۱/۴۴).

قائم‌مقام فراهانی، در چنین شرایطی ظهور کرد؛ سیاستمداری کارگشته و به‌همان اندازه نویسنده‌ای چیره. کتاب قابل‌اعتنایی که ذیل عنوان منشآت از او برجاست، تحسین قاطبه پژوهشگران را در شیوه نگارش به‌همراه داشته است؛ تا آنجا که آن را تابعی از *گلستان سعدی* برشمرده‌اند؛ آن‌هم در عصری که منشایش، به شیوه‌های نگارش چندان توجهی نمی‌کردند.

بیان مسئله

منشآت، شامل نامه‌ها، رساله‌ها و دیباچه‌هایی با موضوعات متفاوت است: از گلایه‌های نویسنده، از بی‌تدبیری رجال تا دست‌نوشته‌های دوستانه‌اش را در برمی‌گیرد؛ منتهی به شیوه‌ای که در ادبیات عصر قاجار، کمتر می‌توان سراغش را گرفت. ویژگی‌هایی که این نامه‌ها را از اقران معاصرش متمایز کرده، در دو شاخص «عدویت کلام» و «جمله‌های بدون نقص» قابل تلخیص است که *ملک‌الشعرای بهار* این هر دو ویژگی را موردتوجه قرار داده است (بهار، ۲۵۳۵، ج ۳/۳۴۹). درحقیقت، *گلستان سعدی* نیز به‌اختصار، به‌خاطر برخورداری از این دو ویژگی از اقرانش متمایز شده است؛ در عصری که نثرنویسی، میل فزاینده‌ای به فنی‌شدن و تصنع داشته است؛ آنچه باعث شده تا صاحب‌نظران منشآت قائم‌مقام را در پیروی از نثر سعدی و تابعی از *گلستان* به‌شمار آورند، اشتراک در همین دو ویژگی است؛ وگرنه این دو کتاب از نظر مفهوم با یکدیگر تفاوت‌های زیادی دارند.

یکی از آثار شاخص که می‌توان در زمینه منشآت آن را از آثار برجسته دوره قاجار و حتی ادبیات فارسی برشمرد، منشآت قائم‌مقام فراهانی است. در آرایه استشهاد، نویسنده یا شاعر با هدف تعلیم به‌ذکر حقیقت، داستان، افسانه، روایت و... دیرین می‌پردازد. در این مقاله شیوه استشهادات قائم‌مقام در منشآت بررسی شده و با *گلستان سعدی* مقایسه شده است؛ در این قیاس صرفاً بحث استشادات مطرح شده و از ورود به دیگر جوانب ادبی در این دو اثر خودداری شده است. قائم‌مقام و سعدی در استفاده از استشادات ادبی شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در کاربرد ادبی آن‌ها دارند که در این مقاله بررسی شده است.

گلستان و منشآت، هر یک در دوره‌ای که تصنیف شدند، رتبه‌های نخست نثرنویسی را از آن خود کردند؛ منتهی در شیوه نگارش، منشآت تأثیرپذیر و *گلستان* تأثیرگذار بوده است. هر یک از آن‌دو، در عصری که می‌زیستند، تلاش کردند نثر را از بیراهه بلا تکلیفی و بی‌قیدی به مسیر درست‌نویسی بازگردانند که برخی از جلوه‌های این تلاش، در نثرشان وجود دارد. از

این روست که محمد خزائلی، قائم مقام را بهترین شاگرد مکتب سعدی در همه اعصار دانسته است (خزائلی، ۱۳۸۷: ۶۹). صرف نظر از اینکه سعدی و قائم مقام در استفاده از نظام دستورمند زبان دغدغه و تعهدی هم شکل داشته‌اند، یکی از علاقه‌مندی‌های شان استفاده معقول از انواع آرایه‌های ادبی است. در این بین آرایه استشهاد نیز، به‌عنوان یکی از جنبه‌های زیبایی‌شناسانه نثر در هر دو نثر گلستان و منشآت متجلی است؛ البته با تفاوت‌ها و مشابهت‌هایی. اگرچه این مشابهت‌هاست که نثر منشآت را به گلستان نزدیک کرده است؛ اما تفاوت‌های میان آن دو مرزی روشن دارد. تفاوت‌هایی که ضرورتاً نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان یک نقص در منشآت به‌شمار آورد. در عین حال، آرایه استشهاد در میان آرایه‌ها می‌تواند جایگاهی شاخص به‌عنوان یک عنصر تعلیمی احراز کند؛ چنان‌که در توصیف ادبیات تعلیمی گفته شده که در آن شیوه‌های آموزش‌پذیری به‌نمایش درمی‌آید (حاکمی، ۱۳۸۷: ۱۲۸).

نمایش هنر قائم مقام در منشآت، در میان نثر پراکنده عصر قاجار، به‌عنوان تابعی که می‌تواند با گلستان سعدی مقایسه شود، موضوعی لازم و بدیع است. یان ریپکا، مستشرق شهیر اهل چک، معتقد است که در تمام ادوار، رشته‌هایی نظیر تاریخ و منشآت، بیشتر مطمح تکلفات اغراق‌آمیز قرار گرفته‌اند (ریپکا، ۱۳۸۵: ۴۳۹) و می‌نویسد که قائم مقام از این آفت برکنار بوده؛ چه اساساً «او [قائم مقام] نخستین کسی بوده که این شیوه [به‌کارگیری تکلفات اغراق‌آمیز] را در مکاتبات دولتی منسوخ ساخت.» (ریپکا، ۱۳۸۵: ۴۳۹). اهمیت این پژوهش، آنجا آشکار می‌شود که قول نفیسی را درباره‌نامه‌هایی که منشیان فتحعلی‌شاه (میرزا عبدالوهاب قزوینی و میرزاتقی زکی‌آبادی) به دربار ناپلئون ارسال می‌کرده‌اند، ذکر کنیم: درحقیقت، این نامه‌ها چنان غرق در تکلفات اغراق‌آمیز و گاه عاری از مفهوم بوده‌اند که به‌نظر می‌رسد مترجمان ناپلئون، گاه نمی‌توانسته‌اند ترجمه مشخصی از این نامه‌ها را به ناپلئون ارائه کنند (نفیسی، ۱۳۷۶: ج ۱/ ۲۱۳). در این حال، پژوهش در نوع نگارش قائم مقام که شیوه‌ای مرسوم و صحیح را در نثر بنا نهاد، امری بدیع است که در این نوشتار در قالب مقایسه آرایه استشهاد در منشآت و گلستان سعدی به‌نمایش درآمده است.

پیشینه پژوهش

درباره نوع کاربرد استشهاد در منشآت قائم مقام فراهانی تاکنون نوشته مستقل یا مقاله‌ای خاص به چشم نیامد؛ صرفاً پژوهش‌ها و یا مقالات اندکی که پیرامون منشآت نوشته شده درباره نثر قائم مقام

و یا دیگر وجوه سخن اوست و از این باب که وی نقش مؤثری در اعتلای نثر دوره قاجار داشته، در آثار مختلف محققان و پژوهشگران ستوده شده است (بهار، ۲۵۳۵، ج ۳/۳۴۹ و خزائلی، ۱۳۸۷: ۶۹).

تعاریف

طبق تعریف علامه همایی، استشهاد آرایه‌ای است که طی آن، نویسنده یا شاعر برای به‌کرسی‌نشانیدن سخنی که مدعی آن است، به ذکر شواهدی می‌پردازد که این شواهد، از آیات قرآن، احادیث، شعر تا کلام بزرگان و... را در برمی‌گیرد (همایی، ۱۳۷۸: ۲۹۹). ناگفته پیداست که استشهاد مرز مشخص و روشنی با آرایه تلمیح دارد؛ چه تلمیح اشارتی زیرکانه است که در آن شنونده ملزم به مراجعه به اصل منبع است و استشهاد تقریباً ذکر عین منبع است. به‌کار بردن استشهاد از یک‌سو بر زیبایی‌های کلام می‌افزاید و از سوی دیگر، شنونده را در پذیرفتن موضوعی که نویسنده طرح کرده، ترغیب و تشویق می‌کند و به‌بیان روشن‌تر اثر تعلیمی بر شنونده می‌گذارد. با این حال، ابعاد این آرایه در آثار ادبی متفاوت است که این تفاوت، متأثر از عواملی نظیر این موارد است: میزان اشراف نویسنده بر ادبیات گذشته و توانمندی وی در استفاده درست و به‌جا از این آرایه.

استشهاد در منشآت

نوع کاربرد استشهاد در منشآت قائم‌مقام از موارد مهم قابل‌بحث است. در یک بررسی کلی، این حقیقت رخ می‌نماید که قائم‌مقام فراهانی، به‌فراوانی و به‌طرزی اعجاب‌انگیز از آرایه استشهاد در مسیر اثبات سخنانش در مجموعه منشآت سود برده است. کاری که سعدی آن را در گلستان به‌شکل دیگری انعکاس داده است. این ویژگی، بی‌گمان ناظر بر اشراف قائم‌مقام بر ادبیاتی است که شواهدش در قالب جملات و یا اشعار فارسی و عربی در مجموعه منشآت بروز کرده است؛ منتهی ابعاد و شیوه استشهاد در منشآت، در مقایسه با گلستان همراه با تفاوت‌ها و شباهت‌هایی است که در این زمینه گاه مرز میان این دو نثر را به‌هم نزدیک و گاه از هم دور می‌کند. در این نوشتار ابتدا مشابهت‌ها و آن‌گاه تفاوت‌ها را بررسی می‌کنیم.

منشآت، در شیوه استشهاد، قائل به هیچ نظم و انضباطی نیست؛ به این معنی که قائم‌مقام به هر سمتی که مهار سخن را کشانده و ضرورت دیده، از گنجینه محفوظاتش، بیتی یا نثری چند، عربی یا پارسی، به‌نامه‌الحاق و به‌عنوان استشهاد به متن اضافه کرده است. او استشهاد را به‌عنوان

یک عنصر تعلیمی به کار گرفته و تلاش کرده با تکیه بر آرایه استشهاد، اصل مطلب را در ذهن مخاطب ماندگار کند. در برخی از نامه‌ها، استشادهایی که او از ادبیات عرب وام گرفته، بر اصل متن نفوق دارد و کاملاً به چشم می‌آید؛ برای نمونه، در نامه‌ای که به میرزا صادق قایع‌نگار نوشته و بر سر هم از ۵۰ سطر تجاوز نمی‌کند، به نه آیه قرآن، پنج بیت عربی و یک مصراع، دو حدیث از پیامبر اکرم (ص)، سه مثل سائر عربی و یک کنایه و یک اصطلاح عربی استشهاد کرده؛ در حالی که در همین نامه تنها از یک بیت فارسی برای استشهاد سود برده است (قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۶۹-۷۳)؛ این ویژگی، در نامه‌ای دیگر، شکل عکس به خود گرفته است. مثلاً در نامه‌ای که به مخاطبی ناشناس نوشته - و این نامه سی‌وسه سطر دارد- تنها از یک کنایه عربی به عنوان استشهاد استفاده کرده و در مقابل، دو بیت از خاقانی، یک بیت و یک مصراع از سعدی، یک بیت از ظهیر فاریابی، یک بیت و یک مصراع از حافظ و یک بیت از شاعری ناشناس را مورد استشهاد قرار داده است (قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۵). صاحب منشآت در چند نامه اساساً به هیچ بیت یا سخنی، از عربی و پارسی، استشهاد نکرده است؛ نظیر نامه‌ای که قائم‌مقام از زبان ولیعهد برای امان‌الله‌خان، والی سنندج، نوشته است (قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۱۵۵-۱۵۷). این بی‌انضباطی در تمام منشآت به چشم می‌آید و نشان می‌دهد که جریان آموزش در منشآت هدفمند نیست. برای نمونه به این موارد می‌توان در استشهاد به اشعار شاعران دیگر اشاره کرد:

۱. مثنوی مولوی:

ای جفای تو ز دولت خوب‌تر	انتقام تو ز جان محبوب‌تر
نیش تو این است، نوشت چون بُود	ذیل عفو جرم پوشت چون بود
(قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۹۸)	
عشق از اول سرکش و خونی بود	تا گریزد هر که بیرونی بود
(همان: ۱۷۲)	

۲. عبدالواسع جبلی:

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا	زین هر دو نام ماند؛ چو سیمرخ و کیمیا
(همان: ۴۵۷)	

۳. سعدی:

اول دفتر به نام ایزد دانا صانع پروردگار و حی توانا
(همان: ۱۰۵)

ای که گفتم هیچ مشکل چون فراق یار نیست گر امید وصل باشد، همچنان دشوار نیست
(همان: ۳۰۵)

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روزه دریابی
(همان: ۲۲۴)

۴. عنصری:

گر چه از طبعند هر دو به بود شادی ز غم و ر چه از چوبند هر دو به بود منبر ز دار
(همان: ۱۶۹)

۵. رودکی:

ریگ آموی و درشتی‌های آن زیر پایم پرنیان آید همی
(همان: ۳۱۵)

۶. حافظ:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست
(همان: ۱۳۱)

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را که سر به کوه بیابان تو داده‌ای ما را
(همان: ۱۴۵)

۷. انوری:

باش تا صبح دولتت بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است
(همان: ۳۶۶)

۸. فردوسی:

تو با شاه چین جوی جنگ و نبرد ز گردن فرازان برانگیز گرد
 چه خواهی ز جان یکی مرد پیر که کاووس خواندی ورا شیرگیر

(همان: ۳۹۱)

استشهاد در گلستان

در انشای گلستان اما کاربرد استشهاد از نظم و انضباط مشخصی برخوردار است و این موضوع نشانگر هدفمند بودن شیوه آموزش در گلستان است. از همان دیباچه، خواننده نظم منطقی و یکدستی را میان استشهداها درک می‌کند؛ درمی‌یابد که سعدی در استشهاد از غیر، مبنا را بیشتر بر استفاده از آیات قرآن و برخی مثل‌های سائر در ادبیات عرب نهاده است؛ آن‌هم به طریقی که می‌توان مناسبتی میان نوع استفاده این گروه از استشهداها در تمام گلستان ترسیم کرد و به قول خزائلی، حکایت‌هایی که در گلستان آمده جملگی آمیخته‌ای «متناسب» از نظم و نثر است (خزائلی، ۱۳۸۷: ۶۷). به همین دلیل، ذهن خواننده با روایت‌های گلستان به سرعت خو می‌گیرد و انضباطی را که میان حکایات در بیان استشهداها وجود دارد، زودتر کشف می‌کند. اگر دیباچه گلستان را در نظر نیاوریم، می‌توان گفت این ویژگی در سراسر گلستان به چشم می‌آید؛ یعنی از همان باب نخست - درسیرت پادشاهان - که سعدی به یک مثل عربی و یک آیه از قرآن استشهاد کرده، با اندکی تغییر مختصر، شکل مشخصی از استشهاد در تمام گلستان فراچشم خواننده قرار می‌گیرد. به بیان روشن‌تر، شمار و شکل ابیات، امثال، روایات، آیات و احادیث عربی که قائم‌مقام در هر کدام از نامه‌ها در منشآت استفاده کرده، در مقایسه با نامه دیگر کاملاً در تعارض است و این موضوعی است که گلستان از آن برکنار است.

لازم است پیش از بیان مشابهت‌ها و تفاوت‌های منشآت در مقایسه با گلستان این نکته هم مورد توجه قرار گیرد که منشآت، به صورت متنی شخصی قلمداد می‌شود که در آن قائم‌مقام دلمویه‌ها و رنج‌هایش را نسبت به برخی رجال قابل یا ناقابل ایران عصر قاجار ابراز کرده و از این نظر، گلستان بسیار هدفمندتر نگاشته شده؛ چه سعدی دقیقاً متوجه نگارش اثری ویژه آیندگان - موقع تصنیف گلستان - بوده و آگاهانه گلستان را تصنیف کرده، ولی به نظر می‌رسد قائم‌مقام در خطاب نامه‌ها بیشتر متوجه موضوع درست‌نویسی بوده که می‌دیده دیگر منشیان تا چه اندازه از توجه به این مهم غفلت کرده‌اند و از این نظر می‌توان گفت نامه‌های منشآت، مخاطب مشخص

دارند و مخاطبان سعدی عامه مردم به‌شمار آمده‌اند. کمتر نامه‌ای در منشآت دیده می‌شود که قائم‌مقام از سر دردمندی و یا به‌هر بهانه دیگر به‌نام خود آن را نگاشته باشد. البته امروز مخاطب برخی از نامه‌های منشآت شناخته شده نیست، ولی فحوای نامه نشان می‌دهد که صاحب مخاطبی است که نامش برای امروزیان مجهول است. نظیر نامه‌ای کوتاه که قائم‌مقام این‌گونه آغازش کرده و مخاطبش شناخته شده نیست: «صاحباً، قبله‌گاهاً: رقیمه‌جات کریمه در اسعد اوقات رسید و کاغذی که در باب طغیان سربازان لازم بود، به سرهنگ نوشته شد» (قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۲۳۷). در این نامه پنج‌سطری به آیه ۱۲ سوره مبارکه الملائکه استشهاد شده است. چنین به نظر می‌رسد که این موضوع، آثار تعلیم را در شنونده کاهش می‌دهد و قائم‌مقام از این حقیقت به‌سادگی در گذشته است.

در *گلستان*، مخاطب استشهداها عامه مردم هستند و نه شخصی خاص. مگر در موارد نادر، نظیر آنچه *گلستان* در دیباچه منحصراً ابوبکر سعدبن زنگی را خطاب قرار داده، با درج استشهادی از اشعارش، محبت وی را که در دل مردم شیراز ریشه دوانیده، یادآور می‌شود و پادشاه را توصیه به داشتن پاس خاطر بیچارگان کرده است:

اقلیم پارس را غم آسب دهر نیست تا بر سرش بود چو تویی سایه خدا...

بر توست پاس خاطر بیچارگان و شکر بر ما و بر خدای جهان آفرین جزا...

(سعدی، ۱۳۸۹: ۱۰۵)

مشابهت‌های کاربرد استشهاد در منشآت و *گلستان*

۱. یکی از مشابهت‌هایی که هنگام استشهاد در نثر قائم‌مقام در مقایسه با نثر *گلستان* دیده می‌شود، مربوط به در اختیار داشتن گنجینه عظیمی از آیات، احادیث و امثله‌ای است که استشهداهايش در هر دو نثر منشآت و *گلستان* دیده می‌شود. آن گروه از استشهداهايي که قائم‌مقام از زبان عربی به‌خدمت گرفته، وسیع و غیرقابل احصاست؛ چنان‌که در منشآت، آیات بسیاری از قرآن، کنایه‌هایی که در زبان عرب مرسوم است، اشعار و... قابل رؤیت است. قائم‌مقام، خود طی نامه‌های عربی که در منشآت دیده می‌شود، تبحرش را در زبان عربی و درج استشهداهايي در این زمینه به خواننده نشان داده است. در یکی از این نامه‌ها او به‌عنوان یک رجل سیاسی با محمدعلی پاشا، از رجال وقت کشور مصر، به‌عربی مکاتبه کرده است (قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۴۵۱) و در این نامه استشهداهايي را از زبان عرب به‌خدمت گرفته است. سعدی نیز در تسلط بر ادبیات عرب

عجوبه‌ای بی‌همتاست. آن‌گونه که در *گلستان* از مقدمه نحو زمخشری سخن می‌گوید (سعدی، ۱۳۸۹: ۵۱۹) و در حلب، دختر امیری را به زنی می‌گیرد و در جامع [مدرسه یا محل تدریس] شهر بعلبک به چنان شیوایی سخن می‌راند که نعره رونده‌ای را باعث می‌شود و در دمشق، به عنوان مترجم بر بالین پیری پارسی‌گوی حاضر می‌شود که سخنش را برای دیگران ترجمه کند. به‌طور کلی، می‌توان گفت آشنایی صاحب *گلستان* و منشآت بر زبان و ادب عرب، به‌گشاده‌دستی آنان در ذکر آیات و امثله عربی به‌عنوان استشهاد؛ آن‌هم استشهادی که اثر تعلیمی دارد، منجر شده و این هماهنگی مرز میان *نثر گلستان* و منشآت را تا سطح زیادی به هم نزدیک کرده است.

۲. شباهت دیگر این دو اثر این است که در شماری از آن‌ها، یک زمینه بلاغی دیگر هم مورد توجه قرار گرفته است. به‌این معنی که صاحب منشآت تلاش کرده در استشهادهایش آرایه‌های دیگری نیز بگنجانند و این روش در *گلستان* هم دیده شده است. برای نمونه، قائم‌مقام در نامه‌ای که به میرزا بزرگ، وزیر نواب امام‌وردی نوشته، ساختار رندانه‌ای از ترکیب کلام را برگزیده است. وی ابتدا به تعریض این بیت حافظ را مورد استشهاد قرار می‌دهد:

آن کس که به دست جام دارد سلطانی جم مدام دارد

و می‌نویسد: «اگر خواجه راست می‌گفت، میرزا علی‌خان که جام در دستش است، بایست یک دانه شلغم داشته باشد که خودش از گرسنگی نمیرد» (قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۱۵۴) و با این شیوه بی‌کفایتی میرزا علی‌خان، حاکم منطقه جام خراسان را مورد سرزنش قرار می‌دهد. از یک‌سو می‌توان با توجه به استشهادی که به بیت حافظ کرده، چنین استنباط کرد که هر کس متولی منطقه جام باشد، به خاطر ثروتی که در این سرزمین نهفته، می‌توان او را پادشاه پارس نامید و از سوی دیگر، از عبارت «جام در دست داشتن» می‌توان موضوع عیاشی و بی‌کفایتی میرزا علی‌خان را در اداره امور سرزمین جام استنباط کرد. این‌گونه می‌توان از متن استشهادی که کرده، آرایه ایهام را نیز دریافت. این طریق از استشهاد در *گلستان* هم دیده می‌شود و نمونه‌هایی دارد. برای مثال، در *گلستان* آمده که سعدی در جامع کاشغر خود را به پسری به‌قول وی، «در نهایت اعتدال» معرفی کرده، گفت‌وگویی میانشان درمی‌گیرد. پسرک باور نمی‌کند که مخاطبش سعدی است و خواستار قرائتِ بیتی چند از اشعار سعدی می‌شود و چون سعدی بخشی از اشعار عربی‌اش را می‌خواند، پسرک، سعدی را با عبارت «غالب اشعار او [=سعدی] به‌زبان پارسی است» (سعدی، ۱۳۸۹: ۵۱۹) تلویحاً به دروغ‌گویی متهم می‌کند. سعدی، بی‌آنکه تلاشی برای اثبات هویتش کند،

به این حدیث پیامبر استشهاد می‌کند که کَلَّمُوا النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ (سعدی، ۱۳۸۹: ۵۱۹) که از شکنج استشهاد، آرایه طنز و سخره نیز آشکار است و نمونه‌های دیگر که بیانش به‌درازا می‌کشد.

۳. در منشآت، می‌توان به‌نکاتی برخورد که براساس آن‌نکات، استشهداها به‌طرز قابل ملاحظه‌ای در مطابقت و همسو با شیوه استشهاد در نثر گلستان است. قائم‌مقام، صاحب‌گنجینه‌ای عظیم از محفوظاتی است که بسیاری از این محفوظات را به‌عنوان استشهاد در منشآت درج کرده است. استشهداها در هر دو نثر، فخیم و فاخر هستند و از بیان جملاتی که عوام کوچه‌بازار زمزمه می‌کنند، برکنار نشسته‌اند. این نکته در نثر منشآت که دوره نثرهای بارد و شعرهای ناوارد عصر صفوی و پس از آن را پشت‌سر گذاشته، آشکارا به‌چشم می‌آید. در تمام منشآت به‌کمتر سخنی و شعری که محصول تراوشات عصر صفوی و پس از آن باشد، استشهاد شده است. زبان سخن در بیشتر – اگر از قید همه درگذریم – ابیات و یا مثال‌هایی که قائم‌مقام به‌کار بسته، گویای آن است که قائم‌مقام به‌کلی از درج اشعار و یا مثال‌های بارد عصر صفوی برکنار بوده است. استشهداها عموماً از شاعران و نویسندگانی انتخاب شده که مقبولیت عام دارند و نثر یا شعرشان در کارگاه نقد صاحب‌نظران عیار قبول گرفته است. شاید در تمام متن منشآت نتوان بیشتر از یکی دو بیت را مثال آورد که رنگ‌وبوی شعر مکتب هندی از آن به‌مشام رسد. صاحب‌گلستان نیز از قبول سخنان و ابیات ناوارد مبرا است. گلستان، هرچند دوره‌ای چون ادبیات صفویان را تجربه نکرده، در دیباچه تکلیفش را در شکنج ایهامی نغز با سخنان دم‌دستی و بی‌ارزش، تا چه رسد به اینکه بخواهد به آن‌ها استشهاد کند، این‌گونه مشخص کرده است: «مصلحت آن دیدم که در نشیمن عزلت نشینم و دامن از صحبت فراهم چینم و دفتر از گفته‌های پریشان بشویم و من‌بعد، پریشان نگوییم...» (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۰۶).

تفاوت در کاربرد استشهاد در منشآت و گلستان

در نوع کاربرد استشهاد در گلستان و منشآت تفاوت‌هایی وجود دارد که به برخی از مهم‌ترین آنان اشاره می‌شود:

۱. تفاوت روشنی که در شیوه و ابعاد استشهاد در نامه‌های قائم‌مقام می‌توان جست، همان قول فروغی است که گفته است: «از چیزهای توجه‌کردنی این است که شیخ سعدی در گلستان نه تنها از کسی شعر [به‌عنوان استشهاد] به‌عاریت نگرفته، بلکه حکایاتی هم که نقل کرده، گویا

همه ابتکار خود اوست» (فروغی، ۱۳۸۷: ۱۷). سعدی اگر استشهد کند، به کلام، حدیث پیغمبر و ائمه و مثل‌های سائر در زبان عرب استشهد می‌کند و در استشهد به اشعار عربی و فارسی، مطلقاً متکی به ذهن و قِاد و خَلّاق خویش است. این ظرافت، نشان می‌دهد که سعدی در استشهد، متوجه این واقعیت است که ذهن خواننده از آیات و احادیث بیشتر متأثر خواهد شد و کلام را صمیمانه‌تر خواهد پذیرفت. قائم‌مقام این‌گونه نیست و منشآتش به محلی برای جولان اشعار دیگر شاعران تبدیل شده است. او متوجه این حقیقت نیست که استشهد به کلام معصومان و آیه قرآن تأثیرگذاری بیشتری دارد؛ گرچه در استشهد به شعر، گاه از اشعار خودش هم مثال‌هایی درج می‌کند، ولی می‌توان گفت در مجموع و در مقایسه با کل منشآت، شاذ و نادر است. یکی، نامه‌ای است که قائم‌مقام به فاضل‌خان نوشته و چند بیت از قصیده‌اش را که طی آن از تجاوز مأموران در دوران معزولی، شکایت کرده، برای دوست دیرینش نقل کرده است:

دل کز بر من گم شد و پیدا نشود باز عالم همه دانند که اندر همدان است
پیداتر از این گر بتوان گفت، بگویم تا باز نگویند که این راز نهران است
گیرم که زیان آیدم از گفتن این راز رسوای غمت را چه غم از سود و زیان است

(قائم‌مقام، ۱۳۸۷: ۹۶)

۲. سعدی در گلستان، موضوعاتی را که راجع به آن‌ها به اشعارش استشهد می‌کند، کافی می‌داند. همه این گروه از اشعار مورد استشهد از آن اوست. شاید این بُعد از تفاوت، ناظر بر این حقیقت باشد که هیچ موقعیتی برای هیچ محقق‌ای ایجاد نخواهد شد که براساس آن بتواند میان نویسندگی و شاعری سعدی یکی را ترجیح داده، انتخاب کند، ولی این موضوع درباره قائم‌مقام صادق نیست. چه بسا قائم‌مقام با بهره‌گیری از گنجینه محفوظاتش، در تلاش برای جبران این کاستی باشد که میان او و شیخ مرز مشخصی ایجاد کرده است. به همین دلیل، منشآت به فضایی برای ذکر شواهد شعری دیگران تبدیل شده است؛ فضایی برای تجلی شعر شاعران نامدار و گمنام.

۳. سومین موضوعی که به‌عنوان یک تفاوت، در شیوه کاربرد استشهد در منشآت در مقایسه با گلستان به چشم می‌آید، مربوط به ارجاع استشهدهاست. در منشآت، وقتی به بیتی، حدیثی و یا سخن بزرگی استشهد می‌شود، گوینده معرفی نمی‌شود و به بیان امروزی‌تر، ارجاع هیچ سخنی نیامده است. نظمی پراکنده که پژوهشگر امروزی آن را نخواهد پذیرفت. در حقیقت،

تمام وام‌هایی که قائم‌مقام از ادبیات پارسی و عرب گرفته، بدون آنکه قائل یا مرجع مشخص شود، رها شده و این موضوع، کار را برای خواننده دشوار کرده است. شاید این نکته برای فردی چون قائم‌مقام که دست کم ۵۰۰ سال پس از صاحب‌گلستان زیسته، به‌عنوان یک کاستی مطرح باشد. در منشآت، تقریباً برای هیچ‌کدام از استشهادها، محل ارجاع ذکر نشده است؛ چه نامه‌های مختصر و چه رساله‌های عریض و بلند. در مواردی نادر، بی‌آنکه از شاعر و یا مؤلف مشخصی نام ببرد، به‌صورت مبهم مشخص می‌کند که قائل فرد دیگری است؛ نظیر این عبارت: «آذربایجان، بی‌صحرای مغان نیست و سمنان بی‌دامغان نمی‌شود؛ چنانچه [چنان که صحیح است] شاعر در وصف قاطری که کجاوهای را حمل می‌کند، می‌گوید:

قاطر مهدی روان است ای خدا پشت سمنان دامغان است ای خدا

(همان: ۹۵)

گلستان اما، تکلیفش در این باره روشن است. چنان‌که پیش از این اشاره شد، بیشتر استشهادها در گلستان مربوط به آیات قرآن، کلام معصومان و مثل‌های سائر در زبان عرب است؛ با این حال، گلستان به ارجاع شواهدی که درج می‌کند، معتقد است؛ چراکه دوست دارد کلامش را از سخن دیگران جدا کند. در واقع، جز کلام قرآن که بی‌نیاز از ارجاع است، هر گاه در گلستان حدیثی از پیامبر و یا سخنی از هر مقام بزرگ دیگری نقل می‌شود، بیشتر قائلش مشخص شده است. به این نمونه‌ها به‌عنوان مصداق می‌توان توجه کرد:

○ عرب گوید: قَدِمَ الْخُرُوجَ قَبْلَ الْوُلُوجِ (ارجاع با ذکر اینکه استشهاد، یک

مثل سائر در زبان عرب است، مشخص شده است). (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۱۱).

○ و در حدیث است: كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصِّرَانِهِ وَ

يُمَجِّسَانِهِ (سعدی، ۱۳۸۹: ۱۸۲). در گلستان، قائل عبارت «و در حدیث است» منحصراً

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ بنابراین ارجاع مشخص شده است.

○ خواجه عالم علیه‌السلام گفت: لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ، لَا يَسْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ

لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (سعدی، ۱۳۸۹: ۳۱۸).

○ در خبر است از خواجه عالم صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم که گفت: بزرگترین

حسرتی روز قیامت آن بود که بنده صالح را به بهشت برند و خواجه فاسق را به

دوزخ (همان: ۵۹۲).

۴. تفاوت دیگری که در شیوه استشهاد میان این دو نثر فاخر دیده می‌شود، مربوط به تکرار استشهادهاست. در منشآت، تکرار استشهادها امری طبیعی و مرسوم است که طبیعتاً از میزان تأثیر خواهد کاست. بسیار دیده می‌شود که نویسنده، بیتی یا مثلی را که در نامه‌ها یا رساله‌های پیشین از آن بهره برده، دوباره محل استشهاد قرار دهد. گاهی دیده می‌شود که در نامه یا رساله‌ای در منشآت، مصراع‌ی و یا بخشی از نوشته دیگری را به شهادت گرفته و در نامه دیگر، آن را به صورت کامل یا کامل‌تر درج کرده است. مثل مصراع: «چیزی نخواستم که در آب و گل تو نیست» که قائم‌مقام آن را در چند نامه به استشهاد گرفته است؛ یک‌بار در نامه‌ای که به میرزا ابوالقاسم همدانی نوشته (قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۲۸۶)؛ یک‌بار در آغاز نامه‌ای که به میرزا بزرگ نوشته (همان: ۸۳) و یک‌بار هم در نامه‌ای که میرزاصادق وقایع‌نگار نوشته است (همان: ۴۲۹). همچنین منشآت، در نامه‌ها و یا عریضه‌ها و رساله‌های گوناگون به ابیات و سخنان واحدی استشهاد کرده است؛ نظیر این بیت که قائم‌مقام آن را چند مرتبه برای میرزاصادق وقایع‌نگار به‌عنوان استشهاد آورده است: (در نامه شماره ۵۴ و ۸۸)

من چه در پای تو ریزم که سزای تو بود / سر نه چیزی است که شایسته پای تو بود
(قائم‌مقام، ۱۳۸۹: ۱۷۵).

و یا این بیت که قائم‌مقام، یک‌بار آن را بر زبان ولیعهد گذاشته، به استشهاد گرفته و یک‌بار از زبان خود به آن استناد کرده است (همان: ۳۶۶).

بوی گل خود به چمن راهنما شد، ورنه / مرغ مسکین چه خبر داشت که گلزاری هست
(همان: ۲۱۵)

یا این بیت که قائم‌مقام آن را در بیشتر نامه‌هایی که برای فاضل‌خان گروسی نوشته، (همان: ۹۰) استشهاد کرده است:

آن سخن‌ها که میان من و آن غالیه زلف / به زبان بودی، اکنون به رسول و است و پیام
(همان: ۱۹۷).

به‌روایتی دیگر و در تکمیل موضوع تکرار استشهادها در این دو متن فاخر، باید به این موضوع هم اشاره کرد که در سراسر گلستان که در هشت‌باب جمع‌آوری شده، حکایت‌ها و داستان‌هایی دیده می‌شود که گرچه ممکن است از نظر محتوا همپوشانی داشته باشند، لیکن در

هیچ‌بک از این داستان‌ها تکرار سخن و یا بیت دیده نشده است؛ نه تکرار بیتی و سخنی که متعلق به صاحب گلستان است و نه سخنی که به‌عنوان استشهاد از دیگران به‌وام گرفته شده است. مثلاً در گلستان، داستان‌هایی با محوریت «رمندگی خلق از آوازهای ناخوش» وجود دارد که اتفاقاً از نظر تعلیم یک ویژگی مثبت به‌شمار می‌آید. نظیر حکایت‌های ۱۳، ۱۴ و ۱۵ از باب چهارم گلستان. در هیچ‌یک از این سه حکایت مشابه کمترین سخنی که بوی تکرار از آن برخاسته باشد، دیده نمی‌شود و این ویژگی برای تمام گلستان مصداق دارد.

۵. در منشآت اما نکته قابل توجهی است که در گلستان شیخ مشاهده نمی‌شود. چنان‌که اشاره شد، برخی از نامه‌های منشآت، به‌صورت یک‌دست به‌زبان عربی نگاشته شده و جالب اینکه در این گروه از نامه‌ها نیز قائم‌مقام از درج استشهادهای فارسی غفلت نکرده است. به‌بیان دیگر، قائم‌مقام نامه‌های عربی را به درج ابیاتی فارسی آراسته و این ویژگی، ناظر بر کمال توجه وی به اهمیت زبان فارسی است (همان: ۴۵۴-۴۷۲). در گلستان از آنجا که حکایت یا حکایاتی یک‌دست به‌زبان عربی وجود ندارد، اساساً این ویژگی قابل طرح نیست و این موضوع نیز در بیان تفاوت‌های این دو اثر قابل توجه است.

نتیجه‌گیری

قائم‌مقام فراهانی، منشآت را در شرایطی نوشت که نثر پارسی هنوز در بلا تکلیفی به‌سر می‌برد و در مسیر سلامت سیر نمی‌کرد؛ گرچه هم در این دوره است که نثر از بلا تکلیفی بیرون می‌آید. منشآت که از نظر رعایت آداب زبان، کمترین نقص‌ها بر آن مترتب است، در زمینه استفاده از آرایه‌ها و رعایت نکات بلاغی، راه کمال را پیموده است. سجع‌ها و آرایه‌هایی که در این متن دیده می‌شود، بارد و ناوارد نیست و براساس همین تکیه‌ها، منشآت تابعی از گلستان سعدی شمرده شده و اشتراکات زیادی را می‌توان در آن هر دو یافت. با این حال، این حقیقت مورد توجه قرار نگرفته که آرایه استشهاد در میان آرایه‌ها یک عنصر تعلیمی به‌شمار می‌آید که اثر آموزش‌دهندگی در آن دیده می‌شود و این ویژگی در دو نثر گلستان و منشآت به‌چشم می‌آید. موضوع دیگر اینکه که این آرایه تعلیمی در منشآت تا چه اندازه متکی به گلستان است و تا چه اندازه با آن مغایرت دارد، مورد توجه قرار نگرفته است. در تعریف استشهاد گفته شده که عبارت است از درج مثال، آیه، روایت، حدیث و... در یک متن؛ به‌طوری که به فهم بهتر مطلب نویسنده کمک کرده و در اثباتش نقش داشته باشد. در پس‌زمینه این تعریف، موضوع انتقال

آموزش دیده می‌شود که در مقاله حاضر بدان‌ها توجه شده است. همچنین در کتب بلاغت، مرز میان استشهاد و تلمیح تبیین شده است. چنان‌که در این بررسی مشخص شد، منشآت در درج آرایه استشهاد، در مقایسه با گلستان، دارای مرزبندی‌هایی است که این مرزها سطح تأثیرپذیری صاحب منشآت را از گلستان روشن می‌کند و میزان ارائه نکات تعلیمی را نشان می‌دهد: اینکه منشآت در به‌خدمت‌گرفتن استشهاد، برخلاف گلستان از هیچ قاعده و نظمی پیروی نمی‌کند؛ اینکه منشآت بدون آنکه به استشهادهایش، ارجاع دهد و این‌گونه -به‌منظور آگاهی خواننده- خطی میان اشعارش با دیگران ترسیم کند؛ اینکه منشآت، به تکرار از یک استشهاد استفاده کرده و... بخشی از فرایند آموزشی آرایه استشهاد در منشآت است؛ حال آنکه در گلستان این ویژگی حتی یک مصداق هم ندارد. دیگر اینکه استشهادهایی که در منشآت به‌خدمت‌گرفته شده، صاحب مخاطب خاص هستند و استشهادهای گلستان مخاطب عام دارند که به ترتیب از اثر آموزشی منشآت می‌کاهد و درمقابل موجب تأثیر تعلیم در گلستان شده است. این موارد در شمار وجوهی است که می‌توان از آن‌ها با عنوان «تفاوت‌ها» یاد کرد. از سوی دیگر، صاحب منشآت، مثل صاحب گلستان از گنجینه عظیمی از محفوظات ادبی بهره‌مند بوده و از بیان استشهادهای عوامانه، بارد و ناوراد در منشآت اجتناب کرده که بی‌دریغ تحت تأثیر گلستان است. این‌گونه است که با تکیه بر این ویژگی‌ها می‌توان خط روشنی از میزان تأثیرپذیری منشآت را از گلستان در نظر آورد و میزان اثر تعلیمی آرایه استشهاد را در هر دو متن نشان داد.

منابع

۱. آرزین پور، یحیی (۱۳۸۷). *از صبا تا نیما* (سه جلد). انتشارات زوار: تهران.
۲. بهار، محمدتقی (۲۵۳۵). *سبک‌شناسی* (سه جلد) انتشارات امیرکبیر: تهران.
۳. حاکمی، اسماعیل (۱۳۸۷). *ادبیات غنایی*. انتشارات دانشگاه تهران: تهران.
۴. خزانلی، محمد (۱۳۸۷). *شرح گلستان سعدی*، انتشارات بدرقه جاویدان، چاپ سوم: تهران.
۵. ریپکا، یان (۱۳۸۵). *تاریخ ادبیات ایران*، ترجمه عیسی شهابی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم: تهران.
۶. سعدی (۱۳۸۷). *گلستان*، انتشارات بدرقه جاویدان، چاپ سوم: تهران.
۷. شمیسا، سیروس (۱۳۷۹). *سبک‌شناسی نثر*، انتشارات فردوسی، چاپ ششم: تهران.
۸. صفاء، ذبیح‌الله (۱۳۸۸). *تاریخ ادبیات ایران* (هشت جلد)، چاپ یازدهم، انتشارات فردوسی: تهران.
۹. فروغی، محمدعلی (۱۳۸۷). *تعلیقات سعدی*، انتشارات علمی و فرهنگی: تهران.
۱۰. قائم‌مقام فراهانی (۱۳۸۹). *منشآت*، انتشارات نگاه، چاپ دوم: تهران.
۱۱. مستوفی، عبدالله (۱۳۷۷). *شرح زندگانی من* (سه جلد)، چاپ چهارم، انتشارات زوار: تهران.
۱۲. نفیسی، سعید (۱۳۷۶). *تاریخ اجتماعی سیاسی ایران*، چاپ دهم، انتشارات بنیاد: تهران.
۱۳. همایی، جلال‌الدین (۱۳۷۸). *فنون و صنایع ادبی*، چاپ دهم، انتشارات هما: قم.